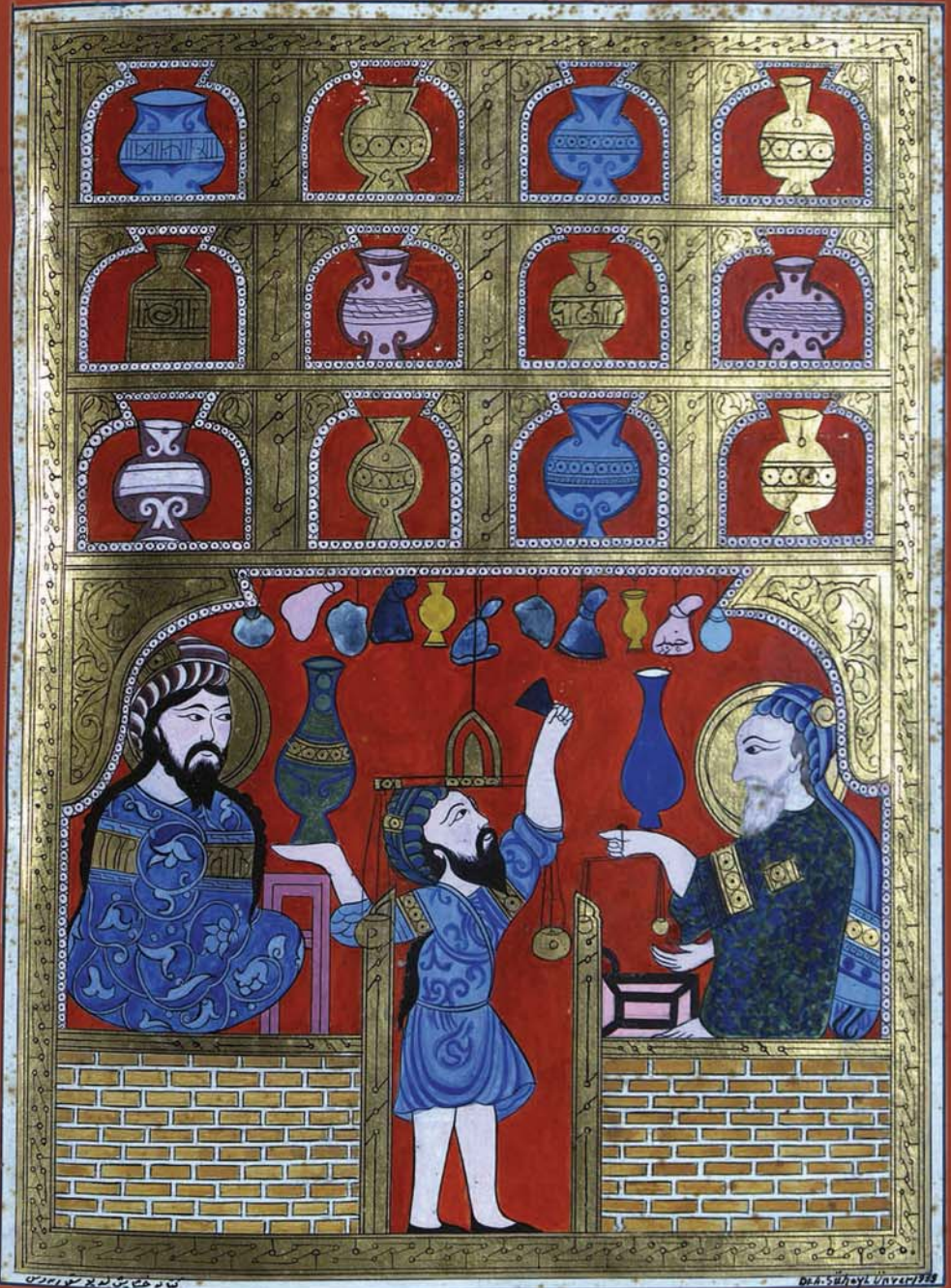


فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۷ | انتشار بهار ۱۳۹۹

سرسختن؛ میراث مکتوب و نقش آن • درباره برخی تغییرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدی نهنش • کتاب‌المصادر ابوغلی تیرانی / علی‌اکبر صادقی • فرمان جهان‌شاه قراقوبولو در منع عزاداری محرم (بمناسبت ۱۳۸۶ق) / صدائین شیخ‌احمدی • نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان‌نویسی / تاب شیرازی • مکر الهی / صدائین کویا • تسخانی تازیانیت از ارشاد قلاسی در لندن / ماری پوناها • دست‌نویس کهن قابوس‌نامه و چاپ حرفی آن / سوسداسی • «بسکو» یا «بسکو»؟ جای‌نامی در تاریخ سیستان / جواد معتمدی حکم • سیمسار پرتاب‌پدیه / مریم بیروسی / رباعی خیام در ریاض هندوشاه نخبجویی / سید علی برافلسی • کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن با دستگاه آل چلاویز در تبریز و بغداد / علی صفوی آق‌نهنه • معرفی و ارزیابی مقلداتی هفت نسخه‌شاهنامه، مقدم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شایبوان • درباره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر رفغان • بخش‌هایی از انیس‌الوحده در جنگی متعلق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی • اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / حسن شریفی ضعی • درباره تصحیح جامع‌اللغات نیازی / امین خدیووست • ادبیات فارسی بیرون از ایران (سیف‌آه هند، آملی، آسیای میانه، و در فارسی بیودی) / صدائین کویا • القانون فی الطب (کتاب‌الاول فی الامور الکتابیه من علم الطب) / سید نصرالله زاده / نگاهی به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرضی موسوی • مدخل حسانه ملی ایران / فاطمه حتمیان • ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۴) / سید احمدرضا قلم‌نمائی • آثار راشد محمد افندی / ملاحظاتی در باب نقد کتاب ازل القانون فی الطب / بهجت‌علی حسینی • پاسخی به نقد دیوان منوچهری / سید شیری



فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
 دوره سوم، سال سوم، شماره یکم و دوم بهار - تابستان ۱۳۹۷ [انتشار: بهار ۱۳۹۹]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
 gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: نگاره آغاز کتاب الحشایش دیوسقوریدس در مجموعه پزشکی ۳۷۰۳، کتابخانه ایاصوفیا، مورخ ۶۲۱ق، به نسخ خوش عبدالله بن الفضل سبط الاعز. در این نگاره یک دکان دارو فروشی دیده می‌شود. بر روی یکی از اشیاء آویخته از بالای دکان، نام «جنید» نوشته شده که به‌ظاهر نام نگارگر این نسخه است.

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

فهرست

سر سخن

میراث مکتوب و نقش آن..... ۲-۵

بجستار

در باره برخی تعبیرات در دیوان ناصر خسرو / احمد مهدوی دامغانی..... ۶-۷

کتاب‌المصادر ابوعلی تیزانی / علی‌اشرف صادقی..... ۸

فرمان جهان‌شاه قراقویونلو در منع عزاداری محرم (به تاریخ ۸۶۵ق) / عمادالدین شیخ‌الحکامی..... ۹-۱۲

نمونه کاربرد چاپ سنگی در فرمان‌نویسی / نایب شیرازی..... ۱۳-۱۵

مکر الهی / مجدالدین کیوانی..... ۱۶-۲۷

نسخه‌ای تازه یافت از ارشاد قلانسی در لندن / عارف نوشاهی..... ۲۸-۳۱

دست‌نویس کهن قابوس‌نامه و چاپ حروفی آن / مسعود قاسمی..... ۳۲-۴۶

«بسکو» یا «بسکر»؟ جای‌نامی در تاریخ سیستان / جواد محمّدی خمک..... ۴۷-۴۹

سپه‌سار برن‌تابد پیه / مریم میرشمسی..... ۵۰-۵۲

رباعی خیتام در بیاض هندوشاه نخجوانی / سیدعلی میرافضلی..... ۵۳-۵۴

کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده از نستعلیق تبریزی تا سال ۸۰۰ق و ارتباط آن بادستگاه آل‌جلایر در

تبریز و بغداد / علی صفری آق‌قلعه..... ۵۵-۸۵

معرفی و ارزیابی مقدّماتی هفت نسخه شاهنامه مقدّم بر نیمه دوم سده هشتم / علی شاپوران..... ۸۶-۱۰۰

در باره دشوارترین بیت شاهنامه / امیر ارغوان..... ۱۰۱-۱۱۲

بخش‌هایی از انیس‌الوحده در جنگی متعلّق به اوایل سده نهم / علی رحیمی واریانی..... ۱۱۳-۱۱۵

اشعار نویافته عبید زاکانی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف / محسن شریفی صحی..... ۱۱۶-۱۲۰

نقد و بررسی

در باره تصحیح جامع اللغات نیازی / امین حق پرست..... ۱۲۱-۱۲۵

ادبیات فارسی بیرون از ایران (شبه‌فازة هند، آناتولی، آسیای میانه، و در فارسی یهودی) / مجدالدین کیوانی..... ۱۲۶-۱۳۷

القانون فی الطب (الكتاب الأول، فی الأمور الكلية من علم الطب) / سعید فتحعلی‌زاده..... ۱۳۸-۱۵۴

نگاهی به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار (بخش تبریز و آذربایجان و نواحی آن) / مرتضی موسوی..... ۱۵۵-۱۶۳

مدخل حماسه ملی ایران / فاطمه حمصیان..... ۱۶۴-۱۶۷

پژوهش‌های دبستان

ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۴) / سیداحمدرضا قائم‌مقامی..... ۱۶۸-۱۷۴

ایران در متون و منابع عثمانی

آثار راشد محمّد افندی / نصرالله صالحی..... ۱۷۵-۱۷۷

دوره نوسازی پشین

ملاحظاتی در باب نقد کتاب اول القانون فی الطب / نجفقلی حبیبی..... ۱۷۸-۱۹۰

پاسخی به نقد دیوان منوچهری / سعید شیری..... ۱۹۱-۱۹۹

دستنویس کهن قابوس نامه و چاپ حروفی آن

مسعود قاسمی

mas.ghasemi@yahoo.com

نوشته‌های نواحی دیگر به کار نرفته‌است. سبک نوشتاری مؤلف در این اثر ارائه نثری بوده که در آن نه لغات و عبارات متکلفانه عربی به کار گرفته‌شود و نه زبان فارسی سره کهن، به همین سبب نثر کتاب تلفیقی است نسبتاً متناسب از لغات و عبارات فارسی و عربی که عناصر فارسی آن بر عربی غلبه دارد. سفارش عنصرالمعالی به پسرش گیلانشاه، در باب سی و نهم یعنی «آداب و آیین دبیری و شرط کاتب»، نیز نشان می‌دهد که روش و نظری در امر نویسندگی پرهیز از به کار بردن زبان فارسی صرف و کهن بوده‌است (زبان فارسی دری دوره اول که از زمان ساسانیان در میان مردم شکل گرفت و رایج شد). این سفارش چنین است:

و اگر نامه پارسی بود پارسی مطلق منبیس که ناخوش بود،
خاصه پارسی دری که نه معروف بود، آن خود نباید نبشت
به هیچ حال که خود ناگفته بهتر از گفته بود. (ص ۲۰۸)

به گزارش مصحح کتاب، دکتر غلامحسین یوسفی، از قابوس نامه دستنویس‌های متعددی وجود دارد که قدیم‌ترین آنها در مجموعه‌ای است محفوظ در کتابخانه فاج استانبول، به شماره ۵۲۹۷، شامل شش کتاب و رساله که کاتب ادیبی به نام ابوعلی حسن بن ابراهیم بن ابوبکر سلماسی در سال‌های ۶۲۴-۶۲۵ ق نوشته‌است. دستنویس‌های دیگر این اثر در کتابخانه‌های مختلف، به ترتیب تاریخ کتابت، عبارتند از:

۱. دستنویس کتابخانه لیدن، به تاریخ ۷۱۹ ق.
 ۲. دستنویس کتابخانه ملی ملک، به تاریخ ۷۵۰ ق.
 ۳. دستنویس کتابخانه موزه بریتانیا، به تاریخ ۸۶۱ ق.
 ۴. دستنویس کتابخانه ملی پاریس، به تاریخ ۸۷۹ ق.
 ۵. دستنویس مجموعه کتابخانه دیوان هند (مجموعه‌های ایندیا آفیس) در موزه بریتانیا در لندن، بدون تاریخ.
 ۶. دستنویس کتابخانه برلین، به خط نستعلیق (نک. عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: مقدمه مصحح، ۳۰-۴۴).
- قابوس نامه تا کنون چندین بار به چاپ حروفی رسیده‌است، مهم‌ترین آنها عبارتند از:
۱. چاپ رضاقلی خان هدایت، در سال ۱۲۸۵ ق.
 ۲. چاپ حاج میرزا اسدالله شیرازی، در سال ۱۳۲۵ ق.

کتاب قابوس نامه، که پندنامه و نصیحت‌نامه نیز نامیده شده‌است، از آثار منشور کهن و معروف زبان فارسی، نوشته یکی از امیران ادیب خاندان زیاری گیلان، به نام عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، در سال ۴۷۵ ق است. وی این اثر را به سبب علاقه زیادی که به پسرش گیلانشاه داشته، برای راهنمایی او در زندگی، در چهل و چهار باب، نوشته‌است و در آن از بایدنبایدها، شایسته‌نشایسته‌ها، و نحوه رفتار و کرداری که او باید در برابر مردم و امور مختلف زندگی و مسائل و مشکلات مبتلا به مردم آن روزگار داشته‌باشد، سخن گفته و اظهار نظر کرده و تجربیات خود را بازگو نموده و باب‌هایی را نیز به طرح، آموزش و نقد موضوعات علمی، ادبی و هنری اختصاص داده و این باب‌ها را به آیات، اخبار، و امثال و اشعار فارسی و عربی و حکایات فارسی (بارب و بی‌ربط) آراسته‌است. البته از این نکته نباید گذشت که در میان این نصایح و سفارشات عنصرالمعالی به پسرش، مواردی نیز وجود دارد که با معیارها و موازین متعارف اخلاقی، چه در آن روزگار و چه امروزه، سازگاری ندارد و غیرموجه است.

نثر کتاب، با وجود اینکه لغات و عبارات عربی در آن کم نیست، نسبتاً ساده و قابل فهم است. از آنجایی که مؤلف اهل گرگان بوده، تعدادی از لغات و اصطلاحات کناره دریای خزر و مرکزی در نوشته‌اش دیده می‌شود، که طبعاً در

رَهْمُون..... ۲۰	توانکر..... ۲۰
رُوزبَهی..... ۱۶، چ ۴۳	توانکریست..... ۴۹
رَی (شهر~)..... ۲۸، چ ۵۸	توانند..... ۱۹، چ ۴۸
سُبُرد..... ۵۳	(بر) توانی..... ۱۶، چ ۱۷، چ ۶۶
سُبُک..... ۳۶	بُتوانی..... ۲۳
سَبَنجی (سراء~)..... ۱۶	تُتوانی..... ۱۷
سَرکین (= سرگین)..... ۵۲	تَهی..... ۴۵، چ ۵۸
(مطابق تلفظ پهلوی sargēn)	جَانُوران..... ۲۲
سَزَاء..... ۱۶	جُرَبُو (= چربو)..... ۸۰
سَنکالی..... ۲۰	جَمَله..... ۳۰
سُوم (= سوم)..... ۴۸، چ ۶۸	جُواب..... ۲۶، چ ۶۲، چ ۷۸
سَیْمَجُور..... ۷۸، چ ۷۸	جُوابی..... ۳۸
شَبِیْحُون..... ۸۷	جُوانان..... ۱۶
شَجَاعَت..... ۴۸	جُوانمرد..... ۶۶
شَشُم..... ۶۸	جُوانی..... ۲۸
شَکَر..... ۷۵	جَهْرَه (= چهره)..... ۴۷
(مطابق تلفظ پهلوی šakar)	حَیوان..... ۱۸
شَکلی..... ۷۱	خُداوند..... ۱۸، چ ۸۴
شَمَر..... ۲۵، چ ۲۸، چ ۵۷	خِصْم..... ۶۲
شَمَرَد..... ۲۹	خُلُجی (غلام~)..... ۴۸
مَشَمَر..... ۲۳، چ ۲۴، چ ۲۹	دِجله..... ۲۳
شیر/شیران..... ۱۶	دَشَمین..... ۸۶
صَعْلُوک..... ۶۴	دَنیای (= دنیایی)..... ۶۴
صَعْلُوکان..... ۴۳	دُوم..... ۴۹
ضَجْرَت..... ۲۲، چ ۶۰	دُومین..... ۶۱
ضَمَاد..... ۷۰	دَه (رُوزی~)..... ۱۸، چ ۲۰
ضَیْعَت..... ۵۰	(مطابق تلفظ پهلوی dah-)
طَمَع..... ۳۰	رَسُوْب..... ۶۹
طَیْرَه..... ۳۵	رَسُوْلی (?)..... ۲۵
عَاجَز..... ۷۲	رَسُوْل..... ۲۵
(برای تلفظ عاجز به جای	در این صفحه ضمه کلمه
عاجز، نک. صادقی، ۱۳۹۳:	«رسول» در چهار مورد روی
۳-۱۱)	حرف «و» گذاشته شده است)
عَسْجَدی (حکیم~)..... ۳۱،	رَغَبَت..... ۲۸

۳. چاپ سعید نفیسی، در سال ۱۳۱۲ ش.

۴. چاپ روبن لیوی (انتشارات اوقاف گیب)، در سال ۱۹۵۱ م.

۵. چاپ امین عبدالمجید بدوی، در سال ۱۳۳۵ ش.

۶. چاپ علی حصوری، در سال ۱۳۴۳ ش.

۷. چاپ غلامحسین یوسفی، در سال ۱۳۴۵ ش (نک.

عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ص ۲۳-۴۴ مقدمه مصحح).^۱

از میان چاپ‌های مختلف قابوس نامه، تصحیح انتقادی دکتر غلامحسین یوسفی بی‌تردید از بهترین‌ها است. در این چاپ، دستنویس کهن مورخ ۶۲۴ق اساس تصحیح بوده و با شش دستنویس دیگر مقابله شده و در مواردی که مصحح لازم دانسته، از چاپ‌های هدایت، نفیسی، بدوی و ترجمه‌های فرانسوی، انگلیسی و عربی نیز استفاده شده است. مقدمه، تعلیقات مبسوط و نمایه‌های مختلف، از امتیازات دیگر این تصحیح است.

نگارنده در این مقاله نگاهی دارد به بعضی ویژگی‌های زبانی نسخه اساس قابوس نامه چاپ دکتر غلامحسین یوسفی (نسخه مورخ ۶۲۴ق، کتابخانه فاتح)، که در متن مصحح به آنها اشاره‌ای نشده، و توضیح برخی از نارسایی‌ها در این چاپ.^۲

کلمات مشکول

آرزو..... ۱۹	بکسلد (= بگسلد)..... ۵۹
بذیرفتن..... ۴۵	بلک (= بلکه)..... ۱۶
بزرجمهر (ببزرجمهر)..... ۲۵	بهی..... ۵۲، ۵۴، چ ۵۶
بزمردَه..... ۳۱	بیّت..... ۱۹
بَسَر/ پَسَر..... ۱۶، چ ۵۲	بُیرون..... ۳۴، چ ۴۵
۸۴، چ ۹۳	پَنداری..... ۲۵
بَس مقله (= پسر مقله)..... ۳۵	تُخمه..... ۳۳
بَسیار/ بَسیار..... ۲۰، ۳۰	تُرانه..... ۷۳
۵۹	تُوان..... ۲۴، ۶۷، چ ۸۰
بَطْلیمُوس..... ۳۹	تُوانای (ی)..... ۱۷، چ ۱۸، ۲۰

۱. برای اطلاع بیشتر از قابوس نامه و نویسنده آن نک. نصری، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۶۵؛ یاحقی، ۱۳۹۱: ۶۹۲-۶۹۳.

۲. از جناب آقای علی صفری آق‌قلعه برای اهدای نسخه دیجیتال قابوس نامه کتابخانه فاتح، مورخ ۶۲۴ق، سپاسگزارم.

ج ۸۲

عَوِضٌ.....ج ۴۵	مَسْتَأَى (صیغه نهی از «ستودن»)
غَفَلَتْ.....ج ۴۴، ۱۶	عَوِضٌ.....ج ۴۵
فَزَعٌ.....ج ۳۰	مُسْتَحِقُّ.....ج ۴۵
فَعَلَى.....ج ۲۴	مَشْمَرٌ.....ج ۲۹، ۸۰
قَابُوسُ بْنُ وَشْمَكِيْرٍ.....ج ۱۶	مِعْلَهُ.....ج ۳۴
قَلَمُ تَرَاشٍ.....ج ۶۲	مَنَاظَرَهُ.....ج ۳۰
كَافِرٌ.....ج ۲۸	مَنْشِيْنٌ.....ج ۴۲
كَاهِلٌ تَر.....ج ۴۸	مَيْشُوْمٌ.....ج ۵۱
(برای تلفظ کاهل به جای کاهِل، نک. صادقی، ۱۳۹۳: ۳-۱۱)	نَتَوَأَسْتُ.....ج ۸۶
كُرْفَتْ (بیرون ~ بیرون گرفت)	نُخَسْتُ.....ج ۳۳، ۶۰
.....ج ۴۶	نُقُوْرٌ.....ج ۴۳
كُرْمَابَه (= گرمابه).....ج ۴۰	نُمَاي (رَه-).....ج ۱۸
مَبْسَنْدٌ (= مپسند).....ج ۳۰	نُموذَم (باز-).....ج ۶۸
مُبِيْن (صیغه نهی از «دیدن»)	نَنْهَى.....ج ۷۵
.....ج ۴۴	نَه (صیغه امر از «نهادن»).....ج ۲۲
مُتَهَمٌ.....ج ۷۰	وَلِي نَعْمَتٍ.....ج ۷۹
مُحَالٌ.....ج ۳۲	هُمَالَانٌ.....ج ۴۳
مُحَالِسْتُ.....ج ۱۷	هُمَانِجَا.....ج ۲۲
الْمَرْزُبَانُ.....ج ۱۶	هُمَسِرَايَه (بهمسرایه = بهمسایه)
مَرْزُبَانِ نَامَه.....ج ۱۶ج ۵۰
مُرَهْ أَنْ (= مره آن).....ج ۴۴	هُنْدُوَان (= هندیان).....ج ۴۸
مَسْتَأْن (صیغه نهی از «ستاندن»)	يَايِذ (= یابذ).....ج ۵۰
.....ج ۴۵	(مطابق تلفظ سوم شخص مفرد ed/īd- در پهلوی)
	يَكْسَانٌ.....ج ۱۹

تلفظ‌های دو گانه

در این دستنویس کلمه سخن اکثر با تلفظ سَخُن (پهلوی: saxwan) است: فریم ۲۲، ج ۲۲، ۲۵، ۲۷، ج ۲۸، ۲۸، ۲۹، ج ۳۰، ج ۶۰، ج ۶۲؛ سَخُن دَان؛ ج ۲۷؛ کم سَخُن؛ ج ۶۲؛ و چند بار با تلفظ سَخُن: فریم ۱۷، ۲۶؛ پَسَخِنِي: ج ۶۲.

کلمه سوگند یک بار به صورت سَوُكَنْد (۲۳) و یک بار به صورت سَوُكَنْد (۳۶) آمده است.

کلمه عفو بیشتر با تلفظ عَفُو / afū است: فریم ۳۶، ج ۴۳، ج ۶۰، ۸۴؛ و چند بار با تلفظ عَفُو: ج ۶۰ (سه بار). به گفته

علی اشرف صادقی (۱۳۹۰: ۲۱۸-۲۱۹) از آنجایی که تلفظ توالی صامت‌های fw برای فارسی‌زبانان در ابتدا دشوار بوده، کلمه عَفُو از قدیم در بعضی مناطق ایران عَفُو تلفظ می‌شده است؛ قس. رَفُو < رُفُو؛ كُفُو < كُفُو.

کلمه لقمه یک بار به صورت لُقْمَه (۳۳) و یک بار نیز به صورت لُقْمَه (۳۳) است.

کلمه محتشم بارها با تلفظ مُحْتَشِم آمده است: فریم ۳۳؛ مُحْتَشِمَان: ۳۳، ج ۴۰؛ و یک بار با تلفظ مُحْتَشَم: فریم ۵۷، ج ۵۷. (برای تلفظ مُحْتَشَم و مُحْتَشِم نک. معین، ۱۳۴۵: ذیل کلمه).

نیز منَادِمَتْ (۷۶) منَادِمَتْ (۷۶).

گذاشتن نشانه جزم و کسره و فتحه بین مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت

در این دستنویس، در موارد متعدّد، بین مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت (روی آخرین حرف مضاف یا موصوف) نشانه‌ای به شکل «ٚ» گذاشته شده است:

نَکُوهِشْ رُوْز کَار.....ج ۱۶	رَفِيْقَانْ بَذ.....ج ۳۳
کَار بَسْتَنْ نِيکِي.....ج ۱۶	مَسْلَخْ کَرْمَابَه.....ج ۴۰
طَاعَتْ خدَاي.....ج ۱۷	کَفَلْ اسْب.....ج ۴۲
سَخُنْ کَار فزَاي.....ج ۲۲	در مِيَانْ هُمَالَان.....ج ۴۳
بَصَارَتْ عَقْل.....ج ۲۴	اِمَا بَخُوْنْ نَاحِقْ دَلِيْر مَبَاشْ و
سَخُنْ تُو.....ج ۲۵	خُوْنْ هِيچْ مَرْدُمُ مَسْلَمَان
آزَارْ مَرْدْمَان.....ج ۲۹	بِحَلَالْ مَدَار.....ج ۴۳
نوشرواَنْ عَادِل.....ج ۳۰	دَر کَرْمَابَه (= در گرمابه).....ج ۴۶
مَرْدُمُ عَامَه.....ج ۳۳	بَدَاتْ خُوِيْش.....ج ۴۸
خِدْمَتکاراَنْ اِيْشان.....ج ۳۳	جُوْتَان (= چوپان) اَحْمَد فَرِيْعُوْن
عَادَتْ مَرْدْمَانْ بَاْزَارِي.....ج ۵۲ج ۵۲
.....ج ۳۳	فِرْزندانْ مَرْدْمَان.....ج ۵۴
در اِيْن شَرَابْ خُوْرْدَنْ.....ج ۷۳	مَدَمَتْ دُنْيَا.....ج ۷۳
.....ج ۳۳	دِيْدَنْ وِي.....ج ۷۶
لُقْمَه مَن.....ج ۳۳ج ۳۳

علامت «ٚ» در موارد بالا، اگر برای زینت نباشد، ظاهراً نشانه کسره و یا فتحه اضافه بوده است (علامت «ٚ» در موارد دیگر در این دستنویس نشانه جزم است). در کتاب الابنية عن حقایق الادویة علامت «ٚ» در موارد متعدّد برای نشان دادن فتحه به کار

خَوْرَنْد (= بخورند) ۳۳ خورده (اب-) ۲۳ ر
 خوروی / خوروی / می خوروی خورده (نیم-) ۳۳ چ
 ۲۸، ۳۳ چ، بر خوردار ۸۷ چ
 ۳۴، ۴۴ چ، ۸۰ ر در خور ۸۵ چ
 خوریدی ۲۵ ر در خورد ۴۷ ر
 خوار (روزی-) ۲۰ ر اندر خورد ۳۸ ر
 دارم مثلی بحال خویش اندر خورد
 بی سیم ز بازار تهی آمد مَرْد

خوش ۳۸ چ

این آتش عشق تو خوش است ای دلکش
 هرگز دیدی آتش سوزنده خوش

خوشی ۲۲ چ ۴۱ چ

خویش ۳۴ ر

که باز هر زهرست کافزون شود
 جو ز اندازه خویش بیرون شود

خویشتن (املائی ناقص خویشتن) ۲۵ چ
 خویشتن) ۱۷ ر

مصوت‌های معروف و مجهول

در تعدادی از کلمات، روی حرف پیش از واو معروف و مجهول ضمه و زیر حرف قبل از یاء مجهول و معروف کسره گذاشته شده است:

واو معروف (ī)

داروی ۳۲ ر نکونی (= نگونی) ۱۷ ر

واو مجهول (ō)

بیاموز ۹۴ چ رُوزی ۸۴ چ
 دوست ۹۳ چ

یاء معروف (ī)

رهی ۲۰ چ نخچیرگاه ۱۶ چ

یاء مجهول (ē)

برهیز ۳۸ ر شیران ۱۶ چ

رفته است (نک. صادقی، ۱۳۸۸: چهل و چهار).

در کنار علامت «ٚ»، تعدادی از ترکیبات اضافی و وصفی با کسره نشان داده شده است:

نصیب من ۱۶ چ دماغ تو ۳۴ چ
 سرای سبنجی ۱۶ چ مردمان فرومایه ۳۷ چ
 سرائ جاوذان ۱۶ چ کار خردمندان ۳۸ ر
 و ...

و در کنار اینها، در دو مورد، به جای نشانه «ٚ» یا کسره اضافه، فتحه آمده است:

جد پذیر من ۴۲ ر جد من ۵۴، ۸۶ ر
 تلفظ فتحه در حالت اضافه، به جای کسره اضافه، در متون دیگر نیز سابقه دارد (نک. صادقی، ۱۳۸۸: پنجاه و هشت؛ همو، ۱۳۹۱: ۳۷۲).

واو معدوله (xw)

خواب ۴۰ چ بی خوابی ۳۴ چ
 خوابی ۲۷ چ

خوار (= ذلیل) ۱۹ چ

کریار مرا نخواند با خود نشانند
 وز دَرویشی مَرّا چنین خوار بُمانند

خواست ۲۰ چ، ۸۴ چ خواسته (~ بسیار) / خواسته
 خواستن ۵۲ ر ۶۴ چ

خوانده ام ۲۰ ر خوانی ۲۸ چ
 خواندگی (خواهر-) ۴۹ چ نخواند ۱۹ چ
 خوانند ۵۱ چ

خوان (= سفره) ... ۳۳ چ، ۸۵ چ خوان سَلار ۳۳ چ

خوَذ / خوَذ ۱۶ چ، ۱۹ چ، ۲۱ ر، ۲۲ ر، ۲۳ چ، ۵۶ چ

خوردن / (فرو) خوردن خورد / بخورد (= بخورد)
 ۲۳ چ، ۳۳ چ، ۳۴ ر، ۳۵ ر، ۱۶ چ، ۱۸ ر، ۸۹ ر

..... ۷۶ چ، ۶۵ ر، ۵۹ ر خورد / بخورد (= بخورد)
 خوردنی ۳۳ چ، ۵۰ ر ۲۵ ر، ۳۳ ر، ۳۴ ر

اسبری (= اسپری) ۴۴ چ مکزی، ۱۳۹۴: ۱۳۷
(پهلوی: spurrīg «سپری»
کامل، تمام؛ همانجا)

بعضی از این خوشه‌های آغازی در فارسی دری با آمدن یک مصوّت کوتاه میان دو صامت شکسته شده‌اند. گاهی این خوشه آغازی حاصل حذف مصوّت از آغاز صورت فارسی میانه این کلمات بوده‌است:

سِرَاءِ جَاوَدَانِی ۱۶ چ	خِرْ (= بخر) ۵۰ چ	سِرَاءِ جَاوَدَانِی ۱۶ چ	خِرْ (= بخری) ۴۷ چ
سَبَنجِی (سِرَاءِ-) ۱۶ چ	خِرْ (= بخری) ۴۷ چ	سَبَنجِی (سِرَاءِ-) ۱۶ چ	خِرْ (= بخری) ۴۷ چ
(پهلوی: aspinj) ۱۶ چ	خِرِیْدَار ۱۶ چ	(پهلوی: aspinj) ۱۶ چ	خِرِیْدَار ۱۶ چ
شُنُوذ ۸۹ چ	مَخِر ۴۹ چ	شُنُوذ ۸۹ چ	مَخِر ۴۹ چ
شُنُوذَم ۴۶ چ	دَرِخْت ۳۱ چ	شُنُوذَم ۴۶ چ	دَرِخْت ۳۱ چ
(پهلوی: āšnūdan) ۶۵ چ	دُرُوغ ۶۵ چ	(پهلوی: āšnūdan) ۶۵ چ	دُرُوغ ۶۵ چ
شُمَر ۲۵ چ، ۲۸ ر، ۵۷ ر	سُبُرْد (= سپرد) ۵۳ چ	شُمَر ۲۵ چ، ۲۸ ر، ۵۷ ر	سُبُرْد (= سپرد) ۵۳ چ
(پهلوی: dōšmurdan) ۴۷ چ	سَبِیْنِی ۴۷ چ	(پهلوی: dōšmurdan) ۴۷ چ	سَبِیْنِی ۴۷ چ

مصوّت میانجی (میان‌هسته)

در کلمات زیر مصوّت کوتاهی بین دو صامت متوالی آمده‌است:

عَیْبِ جُوْیَان ۳۵ چ	بَالِیْزَهَا (= پالیزها) ۸۱ چ	عَیْبِ جُوْیَان ۳۵ چ	بَالِیْزَهَا (= پالیزها) ۸۱ چ
فُرُوْخُسَبَنْد ۴۰ چ	تَبِیْغَهَا ۵۴ چ	فُرُوْخُسَبَنْد ۴۰ چ	تَبِیْغَهَا ۵۴ چ
فُرُوْخُسَبَنْد ۴۱ چ	جُمْلَه ۲۷ چ	فُرُوْخُسَبَنْد ۴۱ چ	جُمْلَه ۲۷ چ
کُوْسَفَنْد ۷۴ چ	قَس جُمْلَه ۲۸ چ	کُوْسَفَنْد ۷۴ چ	قَس جُمْلَه ۲۸ چ
لُقْمَه ۳۳ چ	جُمْلَه ۳۰ چ	لُقْمَه ۳۳ چ	جُمْلَه ۳۰ چ
مُرْدَه ۲۳ چ	رِکَابَهَا ۵۴ چ	مُرْدَه ۲۳ چ	رِکَابَهَا ۵۴ چ
مَقْصُوْد ۷۴ چ	سَطَبْر ۵۰ چ	مَقْصُوْد ۷۴ چ	سَطَبْر ۵۰ چ
وَقْت ۵۷ چ	سَهْمَهَا ۷۱ چ	وَقْت ۵۷ چ	سَهْمَهَا ۷۱ چ
بَزْرُ جُمِهَر ۲۵ چ	شَرَابَهَا ۴۰ چ	بَزْرُ جُمِهَر ۲۵ چ	شَرَابَهَا ۴۰ چ

تلفظ نشدن همزه غیرآغازی کلمات عربی

مواردی که در پی می‌آید در متن چایی با همزه ضبط شده‌است:

تَأْثِیر ۱۸ ر، ۷۷ ر، ۹۴ چ	مَأْخُوذ ۳۵ چ	تَأْثِیر ۱۸ ر، ۷۷ ر، ۹۴ چ	مَأْخُوذ ۳۵ چ
خَلَا ۷۷ چ	مَأْمُون ۲۹ چ، ۷۷ ر	خَلَا ۷۷ چ	مَأْمُون ۲۹ چ، ۷۷ ر
مَسْلَه ۲۸ ر، ۶۲ چ	مَلَا ۲۲ ر، ۸۵ چ، ۸۶ ر	مَسْلَه ۲۸ ر، ۶۲ چ	مَلَا ۲۲ ر، ۸۵ چ، ۸۶ ر
مَسْلَه ۸۹ چ	مُومِن ۳۹ چ	مَسْلَه ۸۹ چ	مُومِن ۳۹ چ

میزبان ۳۵ چ هیج ۱۶ ر

مصوّت‌های مرکب ay و aw در کلمات فارسی و عربی

مصوّت مرکب ay

غَیْبِت ۸۱ ر	(مردم) بَیْکَر (= مردم‌پیکر) ۲۷ چ	غَیْبِت ۸۱ ر	(مردم) بَیْکَر (= مردم‌پیکر) ۲۷ چ
کَی ۸۲ ر	بَیْوَسْتَه (= پیوسته) ۴۳ چ	کَی ۸۲ ر	بَیْوَسْتَه (= پیوسته) ۴۳ چ
کَیْخُسْرَو ۱۶ چ	حَیْوَان ۱۸ ر	کَیْخُسْرَو ۱۶ چ	حَیْوَان ۱۸ ر
مَیْدَان ۴۲ چ	دُوْیْتِی ۴۱ ر	مَیْدَان ۴۲ چ	دُوْیْتِی ۴۱ ر
وِی ۸۹ چ	شَیْخ ۹۱ ر	وِی ۸۹ چ	شَیْخ ۹۱ ر
وِیْرَا (= وی را) ۲۲ چ	عَیْب ۱۸ ر	وِیْرَا (= وی را) ۲۲ چ	عَیْب ۱۸ ر
	غَوَطَه ۲۳ ر		غَوَطَه ۲۳ ر

مصوّت مرکب aw

فَوْت ۲۸ ر	بَشَنُو ۲۸ ر	فَوْت ۲۸ ر	بَشَنُو ۲۸ ر
فَوْجِ فَوْج ۸۲ چ، ۸۷ چ	تَوْبَه ۳۳ چ	فَوْجِ فَوْج ۸۲ چ، ۸۷ چ	تَوْبَه ۳۳ چ
قَوْبِی ۷۱ چ	جَو ۲۵ چ	قَوْبِی ۷۱ چ	جَو ۲۵ چ
قَوْل ۳۰ چ	جَوْکَان (= چوگان) ۴۲ ر	قَوْل ۳۰ چ	جَوْکَان (= چوگان) ۴۲ ر
کَوْن ۱۷ چ	جَوَهَر ۵۰ چ	کَوْن ۱۷ چ	جَوَهَر ۵۰ چ
لَوْن ۶۹ چ	خَوْف ۹۳ چ	لَوْن ۶۹ چ	خَوْف ۹۳ چ
مَرْمُوْرَسْت ۷۸ ر	خَوْل ۵۱ چ	مَرْمُوْرَسْت ۷۸ ر	خَوْل ۵۱ چ
مُسْتَوَلِی ۷۰ چ	دَوْلِت ۷۴ چ	مُسْتَوَلِی ۷۰ چ	دَوْلِت ۷۴ چ
مَسْعُوْد ۷۰ چ	ذَوْق ۲۲ ر	مَسْعُوْد ۷۰ چ	ذَوْق ۲۲ ر
مَوْجُوْد ۷۶ چ	رَو ۲۵ چ، ۸۲ چ	مَوْجُوْد ۷۶ چ	رَو ۲۵ چ، ۸۲ چ
مَوْعِظَه ۶۲ چ	رَوْحَانِی ۸۸ چ	مَوْعِظَه ۶۲ چ	رَوْحَانِی ۸۸ چ
مَوْقُوْف ۶۲ چ	سَوْدَا ۲۵ ر	مَوْقُوْف ۶۲ چ	سَوْدَا ۲۵ ر
نَو ۵۶ ر	سَوْکَنْد ۲۳ ر	نَو ۵۶ ر	سَوْکَنْد ۲۳ ر
نَوْع ۴۰ چ	شَو ۴۰ چ	نَوْع ۴۰ چ	شَو ۴۰ چ
نَوْمِیْدِی ۲۳ چ	صَوْت ۷۲ ر	نَوْمِیْدِی ۲۳ چ	صَوْت ۷۲ ر
	غَوَطَه ۲۳ ر		غَوَطَه ۲۳ ر

شکسته شدن خوشه صامت آغازی کهن

بعضی از کلماتی که در فارسی میانه با خوشه صامت (دو صامت) آغاز می‌شوند، در فارسی دری خوشه آغازی آنها با آمدن مصوّتی قبل از خوشه شکسته می‌شود:

اَسْبِرْغَم ۳۵ چ (پهلوی: sprahm(ag)؛

- ص ۴۵، متن:

و سخن گوی و سخن دان آن بود که هر چه گوید مردمان را معلوم شود تا از جمله عاقلان بود و اگر نه چنین باشد بهیماه ای باشد مردم پیکر.

بهیماه ای در نسخه اساس (ف ۲۷ج) به صورت بهیماه نوشته شده که ظاهراً نشان دهنده تلفظ بهیماه ای / bahimaē است.

- ص ۴۸، متن:

و دیگر کس این بی ادبی و بی حرمتی نکند.

ص ۱۳۵، متن:

و اندر ادب آموختن وی تقصیر مکن.

در نسخه اساس (ف ۲۸ج و ۵۴ر) صورت های بی ادبی و آذب آمده است و آنها را در متن به بی ادبی و ادب تغییر داده اند. صورت های نسخه اساس، با توجه به اشباع مصوت a به ā، صحیح است. نظیر این تحوّل در کلمه آمین > امین، که در این مقاله به آن اشاره شد، دیده می شود.

- ص ۵۲، متن:

بخویشاوندان کم از خویش محتاج بودن مصیبتی عظیم دان که در آب مردن به که از فزغ زنهار خواستن.

حاشیه:

۶-... ل: ضفدع؛ ن: حقیر.

همانگونه که مصحح در حاشیه اشاره کرده است، فزغ (= وزغ) در نسخه «ن» (قابوس نامه چاپ سعید نفیسی، ص ۳۸) حقیر ضبط شده است. حقیر تصحیف چغز به معنی «وزغ» است. چغز در متون کهن مربوط به حوزه ماوراءالنهر، به ویژه ترجمه های قرآن و فرهنگ های عربی به فارسی، در ترجمه «ضفدع» و «ضفادع»، بسیار به کار رفته است (نک. یاحقی، ۱۳۷۷: ۹۵؛ بخاری، ۱۳۶۵: ص ۹۶؛ جرجانی، ۱۳۶۰: ۶۱).

- ص ۵۸، متن:

چنان شنودم که پیری صدساله، گوژپشت، سخت دوتا گشته و بر عکازه ای تکیه کرده همی رفت.

گوژپشت در نسخه اساس (ف ۳۱ج) کوزپشت (= کوزپشت) نوشته شده و مصحح آن را در متن و «فهرست لغات و ترکیبات» (ص ۵۲) به صورت «گوژپشت» آورده است. در دستنویس های کهن فارسی حرف «ژ» همواره با سه نقطه نوشته شده و اگر کلمه ای با حرف «ز» نوشته شده باشد، یعنی

تبدیل فتحه به ضمه و ضمه به فتحه، بعد از صامت m

مُصاف..... ۵۷ج مَعامله..... ۵۹ر
مُصافی..... ۸۳ر

در ورقه و گلشاه نیز «مُصاف» با ضمه آمده است (نک. صادقی، ۱۳۹۰: ۲۱۳).

ضمیر سوم شخص مفرد

در چند جاضمیر سوم شخص مفرد به صورت «یش» آمده است:

بذرش (= پدرش)..... ۱۶ج هَوَاخواهیش..... ۲۲ر
خلعتیش..... ۸۲ر

شناسه دوم شخص جمع

در یک مورد شناسه دوم شخص جمع «-اید» به صورت «-ایت» آمده است:

بگذاریت (= بگذارید) ... ۳۵ر

پیشوند فعلی «ب»

پیشوند فعلی «ب» غالباً با ضمه و در چند مورد با فتحه است:

بیرذ (= ببرد)..... ۴۶ر بُسْتَانْد..... ۶۶ر
بُتوانی..... ۳۷ر بُگویی (= بگویی)..... ۲۸ر
بُدانی..... ۶۷ج بُماند..... ۱۹ج
بُرود..... ۵۱ر بَحْسَبی..... ۳۴ج
بَسْتَد (= بستد)..... ۸۴ج بیوژن..... ۷۴ج
بُستد..... ۶۴ر

پیشوند نهی

در یک مورد مضموم است:

مُبین..... ۴۴ر

نکاتی درباره قابوس نامه به تصحیح غلامحسین یوسفی

- ص ۲۹، متن:

خود را جایی نه که اگر بجویند همانجا یابند تا شرمسار نگردي.

نه (در پهلوی: nih)، بن مضارع «نهادن»، در دستنویس اساس (ف ۲۲ر) به صورت نه (با فتحه) آمده که ظاهراً تلفظ گویشی است.

با عمل کتار کردن تفاوت دارد و به معنی «گذاشتن تکمهرهای است در خانه‌ای خالی که حریف قادر به کشتن آن است».

- ص ۱۰۵، متن:

اما اگر بی حد و اندازه روغن اندر چراغ‌دان افگنی... بی شک چراغ بمیرد.

«بی» پیش از «اندازه» ساقط شده است. صورت درست در نسخه اساس (ف ۴۵) «بی حد و بی اندازه» است.

- ص ۱۰۶، متن:

... چنانکه آسودن امروز رنج فرداین است و رنج امروز آسایش فرداین.

در دستنویس اساس (ص ۴۵) به جای فرداین در دو مورد بالا، فرداین آمده و در حاشیه نیز اشاره‌ای به این اختلاف و تغییر نشده است. برای توضیح بیشتر به این (= آیین) در همین مقاله رجوع شود.

- ص ۱۱۰، متن:

و امانت را کار بند که امانت را کیمیای زر گفته‌اند.

به جای کیمیای زر در نسخه اساس (ف ۴۶) «کیمیای زر» نوشته شده است. کیمیا، در «کیمیای زر»، صحیح و تلفظی از «کیمیا» است. در ترجمه قرآن موزه پارس (ص ۱۲۷) نیز «کیمیای زر» آمده است:

گفت قارون اینچ دادست مرا از خواسته فر علم کیمیای زر بودست که بنزدیک من است.

شبهه این تحوّل آوایی در کلمه کلیسا > کلیسیا نیز دیده می‌شود (نک. حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۱: ۹۵).

- ص ۱۱۳، متن:

اکنون اول علامتی که بنده از بهر خلوت و معاشرت خری... سیاه‌مژه و شهلاچشم و سیاه و گشاده‌ابرو... باید که باشد.

در نسخه اساس (ص ۴۷) «سیاه‌مژه» نوشته شده و در متن چاپی «سیاه‌مژه» آورده‌اند. همانطور که پیشتر درباره حروف «ز» و «ژ» در «کوزپشت» و «گوژپشت» گفته شد، «سیاه‌مژه» (با حرف «ز») نیز تلفظ دیگر «سیاه‌مژه» است. در کتاب الخلاص (ادیب نظنی، ۱۳۸۴: ۸۲۹) معادل «هُدُب» در متن کتاب «مژه» و در دو نسخه «د» و «م» در حاشیه کتاب «مژه» آمده است.

با «ز» تلفظ می‌شده است، مانند کزدم (= کزدم)، مزده (= مزده)، مزه (= مزه). در گوژپشت نیز تلفظ «کوزپشت» یا «گوژپشت» بوده است. در تکملة الاصناف نیز چندین بار به جای کوژ/گوژ، «کوز» آمده است: «المُنْحَنِ - مرد کوزبشت» (ادیب کریمینی، ۱۴۰۵: ۴۵۱). در زبان تاجیکی نیز به شخص گوژپشت «کُوزُپُشت» و «کُوزُپُشت» گفته می‌شود (نک. نظرزاده و دیگران، ۲۰۱۰م: ۱/۶۶۸).

- ص ۶۴، متن:

باب دهم در خویشتن‌داری و ترتیب خوردن و آیین آن.

آیین در دستنویس اساس (ف ۳۳) به شکل «آین» نوشته شده است. آیین در فرهنگ جامع زبان فارسی، با تلفظ āyen، «گونه دیگر آیین» تعریف شده و این شاهد از منوچهری نیز برای آن آمده است: «جشن سده امیرا رسم کبار باشد / این آیین گیومرت و اسفندیار باشد».

- ص ۶۵، متن:

مرانان آن کس نباید خورد که تاي موی در لقمه من بیند.

بیند در نسخه اساس (ف ۳۳) به شکل «سند» نوشته شده و خوانش آن باید با پیشوند فعلی «ب» یعنی «ببیند» باشد.

- ص ۷۷-۷۸، متن:

اگر نرد باشد نخست کعبتین بدو ده تا کتار کند و در شطرنج در دست اول بازی بدو بده.

ص ۳۱۵، تعلیقات:

ضبط کلمه «کتار» در نسخه‌های مختلف، متفاوت است. برای این صورت نیز - که در نسخه اساس و نسخه ل است - معنی مناسبی بنظر نرسید. آیا ممکن است گشاد باشد؟ که در چاپ هدایت نیز آمده است.

کتار کردن در عبارت بالا ظاهراً اصطلاحی است در بازی نرد که تاس را برای احترام به حریف می‌دهند تا ابتدا او تاس بریزد، و با توجه به عدد کم یا زیاد تاس، مشخص شود چه کسی باید بازی را شروع کند. همین رعایت ادب و دستورالعمل در بازی نرد با حریف، در کتاب انیس الناس چنین بیان شده است:

و در نرد کعبتین به ادب به حریف دهی تا اول او نقش نماید و تقدّم در بازی نمودن از آن معلوم گردد. (شجاع، ۲۵۳۶: ۲۱۱)

اما گشاد که در اصطلاح بازی نرد با فعل «دادن» به کار می‌رود،

... شاید نیک امین.

آمین، با اشباع مصوّت *a* به *ā*، به جای امین درست است. در تفسیر نسفی نیز صورت آمین آمده است:

موافق مر کتابهای پیشین را... و گوا و امین و نگهدار آنها.
(نسفی، ۱۳۷۶: ۱/۲۲۰)

در همین دستنویس قابوس نامه بی ادبی و ادب به صورت بی ادبی و ادب آمده است (نک. بی ادبی و ادب در همین مقاله).

- ص ۱۲۲، متن:

اما چون ضیعت خریدی پیوسته در بند عمارت باش، هر روز عمارتی بنوی [می کن تا هر وقت دخلی بنوی] [همی یابی].

حاشیه:

۴- بقیاس ل و ب و ن و پ افزوده شد.

در نسخه اساس (ف ۵۰ج) بنو آمده است و مصحح، با توجه به بعضی نسخه‌ها، آن را به بنوی اصلاح کرده است. قید بنو مانند بنوی به معنی «تازه، از نو» صحیح است و در متون کهن شواهد متعدّد دارد:

کار بنو ساخته. (یاحقی، ۱۳۷۷: ۱۳۴۴)

- ص ۱۲۳، متن:

پس نیکوتر صورتی چنانکه استادان بیطره گفته اند: باید که دندان باریک و پیوسته و سپید بود و لب زیرین درازتر و بینی بلند و فراخ و کشیده و پهن پیشانی و...

صفت کشیده در نسخه اساس (ف ۵۰ج) به صورت کشنده نوشته شده، ولی در متن چاپی به صورت رایج کشیده تغییر داده شده و در حاشیه نیز اشاره‌ای به آن نشده است. کشنده طبق فرایند ناهمگون‌شدگی (-anda > -inda > -idda > -īda) گونه دیگر صفت مفعولی کشیده است. این نوع تحوّل آوایی در صفت‌های مفعولی دیگر نیز دیده می‌شود: رسنده > رسیده (نسفی، ۱۳۷۶: ۱۳۴/۲)؛ ریزنده > ریزیده (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۷۶)، شورنده > شوریده (متحمّد مروزی، ۱۳۶۱: ۹۶)، شمرنده > شمزیده (خطیب کرمانی، ۱۳۶۲: ۶۲)؛ ناگرونده > ناگرویده (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۷۸)؛ برای توضیحات بیشتر و شواهد دیگر نک. حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۱: ۸۲-۸۳).

- ص ۱۲۳-۱۲۴، متن:

پس نیکوتر صورتی چنانکه استادان بیطره گفته اند: باید که دندان

- ص ۱۱۳، متن:

علامت غلامی که سلاح را شاید... قوی ترکیب و سخت گوشت و سطر استخوان و...

حاشیه:

در اصل: سخت گوش، بقیاس ل و ن و پ اصلاح شد.

سخت گوشت در نسخه اساس (ف ۴۷ج) به صورت سخت گوش (= سخت گوش) آمده و در متن چاپی به «سخت گوشت» اصلاح شده است. سخت گوش در نسخه اساس صحیح است و صامت *t* از خوشه صامت *št* افتاده است. در فرهنگ البلغة المترجم (دستنویس کتابخانه مجلس شورا، ش ۱۳۰۵، ف ۴۷ج) نیز در ترجمه «القصاب» گوش فروش (= گوش فروش) آمده است. در متون کهن دیگر نیز حذف صامت دوم از خوشه صامت پایانی شواهد متعدّدی دارد، از جمله: بزر > بزرگ؛ بهش > بهشت؛ در > درد؛ زه > زهر؛ کر > کرد؛ مر > مرد (نک. صادقی، ۱۳۸۵: ۳۵۳).

- ص ۱۱۴، متن:

بدانکه غلام ترک [نه] یک جنس است و هر جنسی را طبعی و گوهری دیگرست... از همه خوش خوتر و بعشرت فرمان بردارتر ختنی و خلخی و نخشی و تبتی بود و...

در عبارات بالا بحث از انواع غلامان ترک است و غلام «نخشی» در میان غلامان ترک جایگاه درستی ندارد و در جایی از مردم نخشب به عنوان غلام یاد نشده است. در نسخه اساس (ف ۴۸) به جای نخشی به وضوح تَخَسی نوشته شده و در پانویس و تعلیقات کتاب هم اشاره‌ای به آن نشده است. تَخَسی ظاهراً همان تَخَسی است که در دیوان لغات التّرك از آن یاد شده است:

تَخَسی نام تیره‌ای از ترکان در سرزمین قویاش که تَخَسی جِکِل هم نامیده می‌شوند. (کاشغری، ۱۳۸۳: ۲۵۴)

در شعر زیر از ناصر خسرو (۱۳۵۷: ۳۶۲) از سردار و امیر ترک تخسی نیز یاد شده است:

هگرز همبر دانا نبود نادانی
چو احمد قرشی نیست ایلک تخسی

- ص ۱۱۵، متن:

بهر کاری که بوی سپاری نیک آمین^۱، نرم اندام...

حاشیه:

باریک... دم او گشن و دراز...

گشن در نسخهٔ اساس (ف ۵۰ج) به ضمّ حرف نخست و جزم حرف دوم، یعنی گشن (= گشن) نوشته شده است. در برهان قاطع علاوه بر تلفظ گشن، تلفظ‌های گشن و گشن، به معنی «بسیار و انبوه» نیز آمده است. در تکملة الأصناف چند بار به صورت کشن (= گشن) نیز نوشته شده است (نک. ادیب کرمنی، ۱۴۰۵: ق ۳۰۱، ۳۲۵).

- ص ۱۲۶، متن:

و اسب قالع شوم بود آنکه بالای کاهل گردبای موی دارد. و مهقوع همچین آنکه گردبا زیر بغلش بود، اگر بهر دو جانب بود شوم تر بود. و اسب فرستون هم شوم بود که گردبای سم دارد، از درون سو و برون سورا بود.

مصحح، در صفحه ۳۵۸ تعلیقات، توضیحاتی دربارهٔ گردبا و صورت‌های گردبا و گردنا آورده است. به نظر می‌رسد که شکل درست این واژه گردنا (گرد + نا) به معنی «نوعی نشان گردگونه» باشد. در کتاب آداب الحرب و الشجاعة فخر مدبّر (۱۳۴۶: ۲۲۳) زیر عنوان «اندر شناختن نشانه دایره‌ها که بر اندام اسب بود» چندین بار گردنا به کار رفته است:

اسبی که بر گردن گردنا دارد آنرا خجسته خوانند. (ص ۲۲۳)

در کتاب فرسنامهٔ قیم نهاوندی نیز زیر عنوان «در نشان‌ها و دایره‌های پسندیده که بر اسب بود» (ص ۳۰) و «در نشان‌ها و دایره‌های مکروه ناپسندیده که در اسب بود» (ص ۳۱) از نشان‌های دایره‌شکلی که در جاهای مختلف بدن بعضی از اسب‌ها وجود دارد یاد شده است. همچنین در مضماری دانش (فرس‌نامه‌ای از قرن یازدهم قمری)، ذیل عنوان «در دوایر و سایر علامات»، دایره در اسب چنین تعریف شده است:

هر پیچش که در موی [= پوست] به هم رسد به اعتبار شباهت آن را دایره گویند. (گیلانی، ۱۳۷۵: ۳۴)

وجود این نشان‌های گرد در بعضی از نقاط بدن اسب خوب و خوش‌یمن، و در برخی از نقاط بدیمن و مکروه تلقی می‌شده است.

- ص ۱۲۶، متن:

اسب اسبق بد بود دایم لنگ بود و آن آن بود که بر مفاصل غددا دارد.
حاشیه:

در اصل: غر؛ بقیاس ل و ن و ب اصلاح شد.

واژه غر در نسخهٔ اساس (ف ۵۱ج) صحیح است. یکی از معانی غر در برهان قاطع این است:

برآمدگی در اعضا را نیز گویند و آن مانند گلوله در گردن یا پیشانی و گرهی در زیر گلوبه هم می‌رسد.

در عبارت قابوس‌نامه نیز غر ظاهراً همان بیماری «بادامه» است که در فرسنامهٔ محمد بن محمد (۱۳۸۷: ۱۲۳) به آن اشاره شده است:

زحمت بادامه از آن حاصل می‌شود که اسب را بیش از طاقت رنجانند... پس به تدریج همان ماده بعضی فروریزد و در سر بندگاه جمع می‌شود و چون او را در اول علاج نکنند چون عدسی گردد و به روزگار جمع شود و مانند استخوان گردد.

- ص ۱۳۰، متن:

زن را رشک نمودن بستم ناپارسایی^۹ آموختن بود.

حاشیه:

۹- در اصل: ناپارسایی.

صورت ناپارسایی، با توجه به ظاهر شدن صامت غیراشتقاقی I بعد از یک مصوّت کوتاه یا بلند در بعضی کلمات، به جای ناپارسایی صحیح است. این فرایند آوایی در کلمات دیگر نیز دیده می‌شود، از جمله: اژدها > اژدها؛ پارسبان > پاسبان؛ یاردگار > یادگار (برای توضیحات و شواهد بیشتر نک. صادقی، ۱۳۸۱: ب ۱-۱۶).

- ص ۱۳۵، متن:

چنانکه گشتاسب چون از مستقر خویش بیفتاد، و آن قصه درازست...

گشتاسب در نسخهٔ اساس (ف ۵۴ج) به صورت گشاسب (= گشاسب) نوشته شده است و در متن چاپی آن را به صورت رایج گشتاسب تغییر داده‌اند و در حاشیهٔ کتاب نیز اشاره‌ای به این اختلاف و تغییر نشده است. صورت گشاسب / gušāsb با افتادن صامت دندانی t بعد از یک صامت دیگر (صامت š)، صورت دیگر گشتاسب است. به اشارهٔ شفاهی دکتر علی اشرف صادقی، این ویژگی در واژهٔ شارسان > شارستان (šār(e)sān > šārestān نیز دیده می‌شود. صورت گشاسب در برهان قاطع نیز ضبط شده است.

- ص ۱۳۸ متن:

در خانه سلمان و ایرا [شهربانورا] بر منظره ای بنشانند و سلمان ببر او بنشست و آن قوم را تعریف همی کرد که این فلانست و آن فلانست. وی [شهربانوی] هر کسی را نقصی همی کرد تا امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه برگذشت.

ص ۳۷۲، تعلیقات:

در نسخه اساس «نقصی» نوشته شده که بمعنی بهنهایت رسیدن است ولی بقیاس دیگر نسخه‌ها و اقتضای جمله و مقام «نقصی» نگاشته شد یعنی ایراد می گرفت.

خوانش و صورت درست نقصی در دستنویس اساس (ف۵۵) نقصی است. «نقصی همی کرد»، باتوجه به معنای نقص، می تواند بمعنی «رد کرد و قبول نکرد» باشد. نقص در لغت نامه دهخدا به معنای «ابطال، تباه کرده، شکستن عهد و پیمان» است.

- ص ۱۴۷، متن:

نزدیکی با دشمنان از بیچارگی دان و دشمن را چنان گز که از گزاییدن بر تورنج نرسد.

گزاییدن، بمعنی «صدمه و آسیب رساندن»، در نسخه اساس (ف۵۸) به صورت گزایندن (= گزایندن) نوشته شده و در متن چاپی، بدون توضیحی در حاشیه، به گزاییدن تغییر داده شده است. در صورت گزایندن، به جای «ی» میانجی بین دو مصوت (گزا + ی + ی - یدن) «ن» میانجی آمده است: گزا + ن + یدن. در ذخیره خوارزمشاهی نیز به جای بگزاید گونه بگزاند (= بگزاند) به کار رفته است:

اما زحیر راستینی انست کی مقعد بگزاند و زودازوذ تقاضاء بر خاستن باشد. (جرجانی، ۱۳۹۰: ۵۳۴، ص ۱۹)

در همین قابوس نامه، نبخشایدی با «ن» میانجی به صورت نبخشانیدی آمده و مصحح نیز همین صورت را در متن حفظ کرده است:

یک روز مرا با قومی در صداع قیراطی نبخشانیدی و اکنون چون زر بستدی جمله بشاگرد من دادی. (ص ۱۶۹)

برای شواهد بیشتر «ن» میانجی نک. حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴.

- ص ۱۶۷، متن:

با مردی که در متاع بصارت نه دارد معامله نکند تا از درکوب ایمن باشد.

- ص ۳۸۹، تعلیقات:

تا از درکوب ایمن باشد: یعنی «تا از در دسر ایمن باشد» (سعید نفیسی، قابوس نامه ص «لط»).

مصحح معنای «در دسر» را برای درکوب از قابوس نامه چاپ سعید نفیسی نقل کرده است. طبق پیکره واژگان گروه فرهنگ نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، درکوب به جز قابوس نامه، یک بار هم در کتاب روح الارواح سمعانی بدین شرح آمده است:

یوسف را در سر چهارسوی مصر در صف عبید به من یزید کرده و به چند درم نبیره بفروخته و به آخر خریدار به درکوب آمده. (ص ۱۴۲)

دو شاهد قابوس نامه و روح الارواح نشان می دهد که درکوب ظاهراً به معنای «ضرر و زیان» است.^۱

- ص ۱۷۱، متن:

سوزبانهای خویش همیشه نبشته^{۱۱} دار تا از بیهده و غلط ایمن باشی.

ص ۱۷۱، حاشیه:

۱۱- در اصل: پیشه؛ ل و ن: شمار کرده دار؛ بقیاس ب اصلاح شد. همان طور که گفته شده، نبشته دار در نسخه اساس به صورت پیشه دار (= پیشه دار) آمده و مصحح به قیاس نسخ دیگر آن را به صورت نبشته دار در متن آورده است. شاید ضبط پیشه دار به معنی «مد نظر و نصب العین قرار بده» درست باشد. شبیه عبارت بالا در همین باب با فعل «مطالعه کن» چنین آمده است:

و پیوسته سود و زیان و کدخدایی خویش و معامله خود را مطالعه همی کن تا از آگاه بودن سوزبان خود فرومانی. (ص ۱۷۲)

- ص ۱۷۳، متن:

باید که کدخدایی خانه پراگنده نکنی، حوایج خانه خویش بسالی در بوقت نوقانها جمله بیک بار بخری.

مصحح در بخش تعلیقات (ص ۳۹۵) معنای «بوقت نوقانها» را، از قول هدایت و آ. کری، «وقت معامله چیزی» و «وقت فراوانی» آورده است. نوقان در نسخه کتابخانه ملی پاریس به صورت نوغان و در نسخه هدایت نوکان است. این واژه در

۱. ظاهراً درکوب بمعنی «کوبیدن در» و مجازاً «به مطالبه آمدن» است. ویراستار

منطقه گیلان به صورت های نوغان، نوغون، نغون و نوغن، به معنی «کرم ابریشم؛ پرورش کرم ابریشم» بسیار رایج است (نک. مرعشی، ۲۵۳۵: ۱۷۲؛ ستوده، ۱۳۹۱: ۳۰۷؛ نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ۱۹۶۷/۴). با توجه به آنکه پرورش کرم ابریشم در فصل بهار آغاز می شود، ظاهراً منظور از به وقت نوقانها «فصل بهار، اوایل سال» است.

- ص ۱۸۳، متن:

پس... اندر قاروره نگاه کن، اگر [آبی سپید بینی و نه روشن مرد از غمی بیمار بود و اگر] این سپید و روشن بود علت از باد^۲ دژم^۳ نبام^۳ بود.

حاشیه:

۳-۳، ل و ب: بادخام؛ ن: حام باد؛ مفهوم این دو کلمه روشن نشد.

باد دژم نیام در نسخه اساس به صورت باد دژم نیام (حرف «ب» نقطه ندارد) نوشته شده است و خوانش درست آن ظاهراً باد دژم نیام است. این واژه در برهان قاطع به معنی «غلبه و بسیاری خون در اعضا که به سبب آن ریش ها و دمل ها تولد کند، سرخ باد، ورم خونی»، به صورت های باددژنام، بادژ، باددژفام، باددژکام، باددژنام، باددژوام، باددش، باددشفام، باددشکام، باددشنام، باددشوام، و در لغت نامه دهخدا، علاوه بر اینها، به صورت های باددژام، باددژدام، باددش، و باددشم نیز ضبط شده است. باد دژم نیام در برخی متن های کهن به گونه های زیر به کار رفته است:

باددژنام (میسری، ۱۳۶۶: ۱۷۲)؛ باددشنام (جرجانی، ۲۵۳۵: ۶۲۱)؛ باددشام (جرجانی، ۱۳۴۵: ۵۶۸)؛ باددژم نام، باددژنام، باددژنام (در ترجمه «الزبیبه و الحمره»؛ دبیرسیاقی، ۱۳۵۴: ۴۲، متن و حاشیه)؛ باددژنام (در ترجمه «الشری»؛ زنجی سجزی، ص ۱۶۷)؛ باددژنام (سرخباده و صفرا که به هندی پت گویند؛ فاروقی، ۱۳۸۵: ۱۸۲)

همچنین عبارت «... و اگر این سپید و روشن بود...» احتمالاً باید «... و اگر آبی سپید و روشن بود...» باشد.

- ص ۱۸۳، متن:

اگر آب زرد بود... غلبه خون بود، فصد فرمای... و اگر سبز و سیاه بینی بیشش باز نه^{۱۶}.

حاشیه:

۱۶- ل و ب: باز نه بینی؛ ن: تازه بینی؛ شاید ضبط نسخه ل درست باشد.

عبارات بالا درباره تشخیص بیماری از طریق رنگ پیشاب است. جمله «بیشش باز نه» در این عبارات معنی درستی

ندارد. کلمه «بیشش» در نسخه اساس (ف ۷۰ر) به شکل سبشش (سه حرف اول نقطه ندارد) نوشته شده است. خوانش درست این کلمه احتمالاً بتبشش (به+ تبش+ش) یعنی «به حرارتش» است و عبارت «و اگر سبز و سیاه بینی بتبشش باز نه» نیز یعنی «اگر پیشاب بیمار را به رنگ سبز و سیاه بینی حکم به حرارتش کن». تبش در لغت نامه به معنی «گرمی و گرما» با شواهد متعدّد آمده است. در ذخیره خوارزمشاهی نیز گفته شده بول سیاه و سبز نشان حرارت و تیزی است:

اسباب سیاهی بول چهارست یکی غایت حرارت و سوختن ماده دوم... (جرجانی، ۱۳۹۰: ۸۵)

بول سبز مقدمه بول سیاه باشد و نشان تیزی باشد. (همان: ۸۶)

- ص ۱۹۵، متن:

چون در سراکاری شوی اگر دو کس بهم نرد همی بازند، خنیگری خویش باطل مکن.

ص ۱۹۶، متن:

در سراکار با مستان ستیزه مکن بسرودی که خواهند یا نقدی که کنند.

ص ۴۳۴، تعلیقات:

این کلمه «سراکاری»، «سراکار»... ظاهراً یعنی در سرا و خانه کسی خنیگری کردن.

سراکار و سراکاری سه بار در این متن به کار رفته و برخلاف نظر مصحح، نباید با «سرا و خانه» ارتباطی داشته باشد. سرادر این ترکیب احتمالاً بن مضارع از مصدر سرودن، به معنی «آواز خواندن»، با پسوند -گار (شاید -کار در معنای «کنندگی») یعنی سراگار/ سراکار باشد (قس. آمرزگار؛ آموزگار؛ سازگار؛ سپوزگار).

- ص ۲۱۶، متن:

اما یکباره دست عمال فرومبند که چون چربو از پانه دریغ داری کبابت خام آید.

حاشیه:

۶- ل و ن و ب و پ: از آتش.

عبارت بالا در نسخه اساس (ف ۸۰ر) بدین صورت است:

اما یکباره دست عمال فرومبند که چون چربو از پانه دریغ داری کبابت خام آید.

شاید «چربو از پانه» (با ادغام دو صامت یکسان Z) «چربو از پانه» باشد و معنی عبارت چنین باشد: «چون روغن دنبه

صامت s، در خط نشان داده‌است، یعنی به‌جای اینکه مطابق تلفظش بیسده بنویسد، صامت پایانی «ت» را در فعل بیستد حذف نکرده و همراه با صامت «د» در خط آورده‌است. علی‌اشرف صادقی در مقاله «نسخه ترجمه تفسیر طبری کتابخانه آستان قدس» این ویژگی را با آوردن نمونه‌هایی از جمله نیارستند > نیارستند، ندانستدیمی > ندانستیمی، دوستانتان > دوستانتان توضیح داده‌است (صادقی، ۱۳۸۶: ۲۶۸).

- ص ۲۳۱، متن:

پس بچند گاه این مرد حیلتی کرد و از زندان بگریخت و بغزین رفت.

در نسخه اساس (ف ۸۴ج) به‌جای از زندان صورت از زندان آمده و صحیح است. گاهی یکی از دو صامت یکسان یا هم‌مخرج که در کنار هم باشند حذف می‌شود. این نوع ادغام در دیگر متن‌های کهن شواهد فراوانی دارد. در همین متن نیز دو صامت متوالی t و ç در «دوست‌تر دارم» و «بهیچ چیز» در هم ادغام شده و به صورت «دُوستَر دارم» و «بهیچیز» نوشته شده‌است (دستنویس: ف ۴۴ج، ۲۸ر. چاپی: ص ۱۰۳، ۴۶).

- ص ۲۴۵، متن:

و حواس پنج خانه جسدانی: شنیدن و دیدن و بوییدن و چشیدن و پس‌آویدن از هیولی گرد آمد.

ص ۴۶۹، تعلیقات:

جسدانی: (به فتح اول و ثانی) بمعنی جسمانی است.

صفت نسبی جسد در همه فرهنگ‌های عربی جسدی و جسدانی است. صورت جسدانی ظاهراً از غلط‌های مصطلح متأخر است که در قیاس با تلفظ جسد ساخته شده‌است. در لغت‌نامه دهخدا نیز فقط صورت جسدانی، به معنی «جسمانی»، ضبط شده‌است. در فرهنگ فارسی معین هیچ‌کدام از دو صورت یادشده نیامده‌است. در فرهنگ بزرگ سخن صورت جسدانی، با اشاره به صورت جسدانی در عربی، با دو شاهد از نفحات الانس و تاریخ بیهق ضبط شده‌است. آوردن این دو شاهد کهن برای جسدانی احتمالاً صحیح نیست و تلفظ درست در این دو متن باید جسدانی باشد.

- ص ۲۵۳، متن:

پس درویش باید که متعبد و چرب‌زبان باشد... با [آ]لتهای سفر و حضر... شانه و سوزن و ناخن‌پیراه.

به‌روی زبانه آتش نچکد و آن را شعله‌ور نکند، کباب نیز خام می‌ماند». برای ادغام دو صامت Z به ازندان (= از زندان) در همین مقاله رجوع شود. احتمال دیگر آن است که صورت درست «جربوا [ز] زبانه» بوده و حرف «ز» از قلم افتاده‌باشد. «ا» در جربوا (= چربوا)، نشان‌دهنده تلفظ مصوت بلند است که در همین دستنویس مورد بحث در کلمه گُلوا (= گلو؛ ف ۸۰ر)، نیز دیده می‌شود.

- ص ۲۱۹، متن:

معاذ الله که از خداوند بنده را دل‌تنگی باشد و حال مملکت بر نظام است و خداوند بنشاط مشغول باشد که این دل‌تنگی بنده زودزایل شود.

عبارت بالا در نسخه اساس (ف ۸۱ر) به صورت «... حال مملکت بر نظام است او خداوند بنشاط مشغول باشد...» است و مصحح «... او خداوند...» را به «... و خداوند...» تصحیح کرده‌است. عبارت دستنویس با کلمه او صحیح است. کاربرد صفت اشاره آن و ضمیر او (در نقش صفت اشاره) در اینگونه موارد ظاهراً نشان‌دهنده احترام است:

تا آن شاه و شاهزاده را معلوم شود که رای من با عامه خلائق جز بر و مکرمت نیست، (ابن اسفندیار، نامه تنسر به گشنسب، به نقل از فرهنگ جامع زبان فارسی، ذیل مدخل آن^۲)

بنده دعاگوی خداوند خوارزمشاه... این کتاب به نام این خداوند جمع کرد و کتاب را ذخیره خوارزمشاهی نام کرد تا همجون نام او خداوند اندر آفاق معروف گردد. (جرجانی، ۲: ۲۵۳۵)

- ص ۲۲۵، متن:

کسی که رجعت و جان را بکوشد و مرگ را بیستد با وی نباید کوشید.

حاشیه:

۵- در اصل: بیستد، بقیاس ل و ن اصلاح شد.

بیستد (= بایستد؛ از مصدر ایستادن) در نسخه اساس (ف ۸۳ر) به شکل بیستد نوشته شده و مصحح صورت بیستد را، با توجه به نسخه‌های «ل و ن»، در متن قرار داده‌است. صورت بیستد، که تلفظ آن را باید bayasdad بدانیم، صحیح است و شکلی است که کاتب آن را با توجه به تبدیل صامت t به d، بعد از

ناخن پیراه در نسخه اساس (ف ۹۱ ج) به صورت ناخن سراه نوشته شده است. به نظر علی اشرف صادقی «دو فعل پیراستن و برآستن (= وراستن در پهلوی) در فارسی از نظر معنایی با هم خلط شده اند» و صورت درست ناخن پیراه نیز باید ناخن پیراه باشد و صورت های دیگر آن ناخن برا، ناخن برای، ناخن براه، ناخن پیرا، ناخن پیرای، ناخن گرا و ناخن گیرا است (برای توضیحات و شواهد بیشتر، نک. صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۷۳ حاشیه).

۱۳۸۱: ۱۸۷) با شاهد زیر از ترجمه احیاء علوم به معنی «شتاب کردن؛ چستی و چالاکی کردن» آمده است:

و سلف نزدیک بانگ نماز پیشین رستی نمودی و بازارها به کودکان و اهل ذمت بگذاشتندی.

باتوجه به توضیحات بالا، معنی صحیح رستی نمودن در این شاهد باید «میل و تمنای بیش از حد داشتن» باشد.

در زیر به چند مورد از تفاوت های دستنویس قابوس نامه با متن چاپی آن اشاره می شود.

اساس چاپی	
بعشذ (= بخشذ) / ۳۱ ج	بخشند / ۵۸
بیسندید / ۳۲ ج	پسندید / ۶۲
سند (= بیند) / ۳۳ ج	بیند / ۶۵
ساعت دیگر (= بساعت دیگر) / ۳۴ ر	ساعت دیگر / ۶۸
ولکن (= ولیکن) / ۳۸ ج	ولکن / ۸۲
ازانح (= از آنج) / ۳۹ ر	ازانکه / ۸۴
دریغ مدار / ۴۴ ج	دریغ ندار / ۱۰۴
رویته / ۴۵ ج	روینه / ۱۰۶
مکر ازان معنی نفعی یابی / ۶۴ ر	مگر ازان نفعی یابی / ۱۶۵
لیمی (= لئیمی) / ۷۶ ج	لیمی / ۲۰۵
ضجرت نمود / ۷۹ ر	ضجرت نمود / ۲۱۲
اگرچه (= اگرچه) / ۸۸ ر	گرچه / ۲۴۴
همچنین کلمات اسفهلار (ص ۲۱۰)، اسفهلاری (ص ۲۰۰)، سپاهسلار (ص ۱۰۰)، سپهسلار (ص ۱۰۱)، سپهسلاری (ص ۹۶) و همچنین خوانسلار (ص ۶۶) همگی در نسخه اساس بدون تشدید است. مصحح تنها کلمه خوانسلار (ص ۳۳ ج) را بدون تشدید ضبط کرده است.	

منابع

- ادیب کرمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۴۰۵ق/ ۱۳۶۳ش/ ۱۹۸۵م). تکملة الأصفان (لغت عربی به فارسی). اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ادیب نطنزی، ابو عبد الله حسین بن ابراهیم بن احمد (۱۳۸۴). دستور اللغه (کتاب الخلاص). تصحیح سید علی اردلان جوان. تهران: به نشر.

- ص ۲۵۷، متن:

و اگر وقتی طعام شیرین یابد اگر چه اندک باشد پیش ایشان برد و بعد از اندکی [= اندک بودن] گوید: هر چند کم بود بخواستم که رستی کنم که حلوا بصوفیان سزاوار تر.

حاشیه:

۹- در اصل چنین است: پ: بخواستم که رستی کنم؛ ل: بخواستم که زشتی کنم؛ ب: بخواستم که زشتی کنم؛ ن: بخواستم که رسی کنم.

رستی کنم را در نسخه اساس (ف ۹۲ ج) رستی کنم نیز می توان خواند. صورت رستی یکبار دیگر نیز در صفحه ۲۵۵ همین متن چاپی (نسخه اساس، ف ۹۱ ج) آمده است:

و پنهان قوم خرچه ندرد و چیزی از پنهان نخورد اگر همه یک بادام باشد که آن را رستی خوانند.

بنابراین شکل صحیح می تواند رستی (کنم) باشد. رسی در نسخه «ن» (نسخه چاپ سعید نفیسی) ظاهراً گونه دیگر رستی، با فرایند خلاصه شدن خوشه SE به S، است. رُس و رُسی (رُستی) به معانی «پر خور؛ حریص و آزمند» و «شکم پرستی؛ حرص و آز» در لغت نامه دهخدا، با چندین شاهد منظوم ضبط شده است. واژه رُزد/ رُزد که در فرهنگ ها به معنی «بسیار خوار؛ حریص در همه چیز» آمده (نک. اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۹۸؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل رُزد و رُزد؛ قاسمی، ۱۳۸۹: ۲۱۴-۲۱۵) و در فارسی میانه به صورت ruzd «حریص» (نک. مکنزی، ۱۳۹۴: ۱۳۲) به کار رفته، گونه دیگر رست و رس است. رستی در دو شاهد قابوس نامه معنای «آزمندی» و «شکم بارگی» را می رساند. همچنین صورت درست عبارت «بخواستم [حرف اول نقطه ندارد] که رستی کنم» باید «بخواستم که رستی کنم» باشد، یعنی «نمی خواستم حرص ورزم» یا «نمی خواستم شکم بارگی کنم». رستی نمودن در ذیل فرهنگ های فارسی (رواقی- میرشمسی،

- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). لغت فرس. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- انوری، حسن (زیر نظر) (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بخاری، محمد بن محمد بن نصر (۱۳۶۵). المستخلص فی ترجمان القرآن. تصحیح سید محمد علوی مقدم و رضا اشرفزاده. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- برهان، محمد حسین بن خلف تیریزی (۱۳۵۷). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵ ش]). به کوشش علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۴۵). الأغراض الطبیة و المباحث العلائقة. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵ ش]). ذخیره خوارزمشاهی. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۹۰). ذخیره خوارزمشاهی. به کوشش حسن تاجبخش. تهران: امیرکبیر.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۶۰). ترجمان القرآن. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. تهران: بنیاد قرآن.
- حاجی سید آقایی، اکرم السادات (۱۳۹۰). «لزوم بازنگری در تصحیح قصص الانبیای نیشابوری». آینه میراث، ضمیمه شماره ۲۱.
- _____ (۱۳۹۱). «پژوهشی در شیوه تصحیح تفسیر نسفی». آینه میراث، ضمیمه شماره ۲۸.
- خطیب کرمانی، حسن (۱۳۶۲). ملخص اللغات. به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی و غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۵۴). فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الأسامی [به همراه متن عکسی و فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی الابانة (شرح السامی فی الأسامی)]. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رواقی، علی، با همکاری مریم میرشمسی (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ های فارسی. تهران: هرمس.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴). مهذب الاسماء فی مرتب الحروف والأشیاء. به تصحیح محمد حسین مصطفوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ستوده، منوچهر (۱۳۹۱). فرهنگ گیلکی. تهران: فرهنگ ایلیا.
- سمعانی، شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصور (۱۳۶۸). روح الارواح فی شرح الأسماء الملك الفتح. به کوشش نجیب مایل هروی. تهران: علمی و فرهنگی.
- شجاع (۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶ ش]). انیس الناس. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰). مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۱). «گوش شناسی ایران بر اساس متون فارسی: گوشهای مرکزی». مجله زبانشناسی، س ۱۷، ش ۱: ۲-۸.
- _____ (۱۳۸۱ ب). «یک تحوّل آوایی دیگر زبان فارسی: فرایند افزوده شدن صامت «ر» به بعضی از کلمات». مجله زبانشناسی، س ۲، ش ۱ (پیاپی ۳۹): ۱-۱۶.
- _____ (۱۳۸۲). «فهلویات عین القضاة همدانی و چند فهلوی دیگر». مجله زبانشناسی، س ۱۸، ش ۱: ۱۳-۲۴.
- _____ (۱۳۸۶). «نسخه ترجمه تفسیر طبری کتابخانه آستان قدس». جشن نامه استاد دکتر علی موحد. زیر نظر حسن حبیبی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ص ۲۵۵-۲۷۸.
- _____ (۱۳۸۸). «موق هروی».
- _____ (۱۳۹۰). «در باره رقه و گلشاه عیوقی». در: ارج نامه ذیح الله صفا. به کوشش سید علی آل داود. تهران: میراث مکتوب. ص ۱۹۷-۲۲۳.
- _____ (۱۳۹۱). «بحثی در باب کتاب پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری از دکتر احمد علی رجایی». در: خرد بر سر جان. به کوشش محمدجعفر یاحقی، محمدرضا راشد محصل، سلمان ساکت. تهران: سخن. ص ۳۴۹-۳۸۸.
- _____ (زیر نظر) (۱۳۹۲). فرهنگ جامع زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۳). «اسم فاعل ها و اسم مفعول های باب ثلاثی مزید عربی». فرهنگ نویسی، ش ۸: ۳-۱۱.
- عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر (بی تا). قابوس نامه. به کوشش سعید نفیسی. تهران: فروغی.
- _____ (۱۳۵۲). قابوس نامه. به کوشش غلامحسین یوسفی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۵). شرفنامه میثیری یا فرهنگ ابراهیمی. به تصحیح حکیمه دبیران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فخر مدبر، محمد بن منصور بن سعید (۱۳۴۶). آداب الحرب والشجاعة. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: اقبال.
- قاسمی، مسعود (۱۳۶۶). «فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الأسامی». مجله زبانشناسی، سال ۴، ش ۱ و ۲: ۱۴۱-۱۵۷.
- _____ (۱۳۸۹). «درباره کتاب ارشاد». فرهنگ‌نویسی، ج ۳، ش ۳: ۲۰۴-۲۱۹.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۵۷). دیوان اشعار. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.
- قیّم نهاوندی زنگی، محمد بن مبارک (۱۳۹۵). فرسنامه قیم نهاوندی. به کوشش آذر تاش آذرنوش و نادر مطلبی کاشانی. تهران: نشر نی.
- کاشغری، محمود بن الحسین (۱۳۸۳). دیوان لغات التّکرک. برگردان حسین محمدزاده صدیق. تبریز: نشر اختر.
- گیلانی، نظام الدّین احمد (۱۳۷۵). مضمّار دانش. به تصحیح نادر حائری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- متحد مروز، محمد بن منصور (۱۳۶۱). الدّر فی التّرجمان. تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: علمی و فرهنگی و مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- محمد بن محمد (۱۳۸۷). «فرسنامه». به تصحیح عبدالحسین مهدوی. گنجینه بهارستان (علوم و فنون ۳/ فرسنامه-۱)، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: ۳۳-۱۴۴.
- مرعشی، احمد (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵ ش]). فرهنگ لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- مصادر اللّغه (۱۳۶۲). به تصحیح عزیزالله جوینی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۴۵). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۴). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- موفق هروی، ابو منصور (۱۳۸۸). الابنیه عن حقایق الادویه.
- چاپ نسخه‌برگردان. با مقدمه ایرج افشار و علی اشرف صادقی. تهران: میراث مکتوب.
- میسری (۱۳۶۶). دانشنامه در علم پزشکی. به تصحیح برات زنجانی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل و دانشگاه تهران.
- نسفی، ابو حفص نجم‌الدّین عمر بن محمد (۱۳۷۶). تفسیر نسفی. به کوشش عزیزالله جوینی. تهران: سروش.
- نصری، گلپر (۱۳۸۴). «قابوس‌نامه». در: دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۵/ ص ۱۵۹-۱۶۵.
- نصری اشرفی، جهانگیر (زیر نظر) (۱۳۸۱). فرهنگ واژگان تبری. تهران: احیاء کتاب.
- نظرزاده، سیف‌الدین و دیگران (زیر نظر) (۲۰۱۰م). فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی. دوشنبه: پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی.
- نیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف (۱۳۴۰). قصص الانبیاء. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یاحقی، محمدجعفر (زیر نظر) (۱۳۷۷). فرهنگ‌نامه قرآنی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۹۱). «عنصر المعالی». در: دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۴/ ص ۶۹۲-۶۹۳.

